

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۰ - ویژگی های خلافت انسان
تاریخ: ۱۵ مهر ۱۳۹۸
مصادف با: ۸ صفر ۱۴۴۱
جلسه: ۴

(الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین)

ویژگی های خلافت انسان

بعد از بیان حقیقت خلافت انسان از خداوند تبارک و تعالی و چرایی جعل خلیفه از ناحیه باری تعالی، لازم است اجمالی از ویژگی ها و مختصات خلافت انسان مورد اشاره قرار گیرد. البته آنچه که به عنوان ویژگی ها و مختصات خلافت انسان مطرح می شود، مطالبی است که از مباحث گذشته قابل استفاده است. بر این اساس تقریباً چهار ویژگی یا مشخصه می توانیم برای خلافت انسان یا خلیفه ذکر کنیم. محصل معنای خلافت این شد که خلافت عبارت است از جامعیت وجودی انسان نسبت به اسماء و صفات خداوند تبارک و تعالی در حد وجود امکانی به عنوان مظهر و آینه خداوند در صفات و افعال او. این حقیقت خلافت در یک جمله مختصر و کوتاه بود. با توجه به مطالبی که در جلسه گذشته گفته شد، معلوم می شود که این خلافت ویژگی ها و مختصاتی دارد؛

ویژگی اول

ویژگی اول این است که این خلافت بر خلاف خلافت های متعارف در زمین و خلافت های بشری، خالی از مستخلف^۱ عنه نیست. معمولاً خلیفه در غیبت مستخلف^۲ عنه عهده دار کارهای او و وظایفی است که بر عهده او گذاشته شده است. الان اگر کسی از امر یا حکام کسی را خلیفه خودش قرار دهد، از آنجا که خلیفه در واقع به معنای جانشینی است که پس از او می آید، نوعاً مستخلف^۳ عنه حضور ندارد.

اما در خلافت انسان از خداوند، نه خداوند تبارک و تعالی از دایره وجود کنار رفته و نه غایب است. خلافت انسان با وجود و حضور خداوند به عنوان مستخلف^۴ عنه معنا پیدا می کند. آنوقت ممکن است این سوال مطرح شود که چطور این شخص می شود خلیفه در حالی که خلیفه باید در فرض نبود مستخلف عنه عهده دار امور باشد. خداوند تبارک و تعالی «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ ملک آسمان و زمین در دست خداست، اوست که می میراند و زنده می کند و بر هر چیزی قادر است. احاطه، علم، قدرت اماته، احیاء و همه اینها به ید قدرت و علم و احاطه باری تعالی است. پس هیچ نقطه ای از این عالم و هیچ زمانی در این عالم نیست که این وابستگی و نیاز به خداوند تبارک و تعالی در او نباشد اما در عین حال خلیفه هم دارد.

۱. سوره حدید، آیه ۲.

اما امور به او تفویض نشده و اینطور نیست که خدا عالم را خلق کرده باشد و تدبیر و ربوبیت را واگذار کرده باشد به انسان، قطعاً اینچنین نیست. اینکه هم خدا که مستخلف عنه است امور را تدبیر و ربوبیت می‌کند و هم انسان که خلیفه و جانشین اوست و با هم حضور دارند، این در واقع به معنای این است که خلیفه به اذن خداوند واسطه جریان فیض الهی است هم در حوزه تکوین و هم در حوزه تشریح.

پس جمع بین خلیفه و مستخلف عنه در خلافت انسان از خدا به این است که حقیقت انسان و فرد اعلای این خلیفه (که انسان کامل است و مصداق بارزش هم رسول گرامی اسلام (ص) است و یا تنها مصداقش وجود مقدس نبی اسلام است)، به عنوان ظاهر اول فیض را از خدا اخذ و به وجود مادون خودش میرساند. در واقع خلیفه خدا، حقیقت وجود مقدس نبی مکرم اسلام است و سایرین می‌شوند خلیفه ی خلیفه خدا. اما این خلافت به اذن خدا و در طول وجود خداوند تبارک و تعالی است و بر همین اساس است که گاهی تعبیر به «أنا عینُ الله» و «أنا يد الله» می‌شود و همانند خدا می‌شوند علی کلّ شیئی قدیر و بکلّ شیئی محیط. حقیقت وجودی آنها صاحب ملک آسمان و زمین هست، پس هم خداوند محیط و شاهد، قادر و عالم است که مستخلف عنه است و هم خلیفه او و به همین جهت گفته می‌شود «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ تیر می‌اندازد اما در واقع این خداست که تیر می‌اندازد و این تیر با ید او انداخته می‌شود.

در زیارت جامعه می‌خوانیم، «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يُنْفَسُ الْأَهِمُّ وَيَكْشِفُ الضُّرَّ»، در واقع گشایش و آغاز این عالم دست خداست ولی به واسطه این‌ها. پس در همه مقاطع، عوالم و مراتب وجود، خداوند تبارک و تعالی به عنوان مستخلف عنه هست، اما خلیفه های خدا هم هستند. پس یک ویژگی و مشخصه خلافت انسان این است که در عین اینکه خلیفه است، مستخلف عنه هم در همان زمان حضور دارد.

ویژگی دوم

ویژگی دوم این است که این خلافت در انسان استمرار دارد و مقطعی نیست. اگر ما خلافت را معنا کردیم به جامعیت وجود، نسبت به اسماء و صفات خداوند، یعنی اینکه انسان قابلیت دارد مظهر صفات و افعال خداوند باشد، فعل خدا و اراده خدا هم از طریق او اعمال می‌شود. برخی در حد اعلی هستند و این قابلیت را به فعلیت رساندند مانند پیامبر اسلام. قهراً خلافت پیامبر در قوس نزول و در قوس صعود، تغییر نمی‌کند و زائل نمی‌شود و استمرار دارد. ولایت و خلافت به این معنا که توضیح داده شد، نمی‌شود مقطعی باشد. اگر آن حقیقت وجود آنقدر منبسط است که نزول همه فیوضات الهی از مجرای او افاضه شده، معنا ندارد که در یک مقطعی این واسطه نباشد چون وجودی به اندازه او منبسط نیست و هیچ وجودی به سعه وجودی او نمیرسد که در همه زمان‌ها بخواهد آن را دریافت کند و به مرتبه ما دون افاضه کند.

۱. سوره انفال، آیه ۱۷.

درباره سایر انسان ها هم طبیعتاً آنهایی که این قابلیت را به فعلیت رساندند و به هر میزانی که به این فعلیت رسیدند، طبیعتاً این خلافت وجود دارد و مستقر است.

ما در بحث مراتب خلافت خواهیم گفت که بالاخره ممکن است کسی در حد یک آن به این نقطه و در پایین ترین مرتبه خلافت برسد، یعنی در یک حالی بشود مظهر یک اسم یا صفت الهی، این هم ممکن است ولی تنها زمانی این خلافت از انسان به طور کل زائل می شود که در مسیر سقوط و انحطاط قرار گیرد؛ یعنی بشود «کالأنعام بل هم أضل»؛ یعنی آنقدر از عالم انسانیت فاصله بگیرد که نه تنها خلافتش هیچ فعلیتی در هیچ لحظه ای پیدا نمی کند، بلکه قابلیت خلافتش هم از بین می رود. این خلافت در قوس نزول هنگامی که عالم هستی خلق شده بوده و فرض هم این است که افاضه وجود استمرار دارد و از بین نمی رود، در قوس صعود هم هیچکس مقرب تر از شخص پیامبر اسلام نیست. بله تنها در مسئله تعلیم کتاب و حکمت و تذکیه و تهذیب نفوس، ممکن است در یک مقاطعی بر عهده کسی باشد و در مقطع دیگر نباشد. حتی برخی گفته اند که استمرار این خلافت در حدی است که اگر نبی ای یا ولی ای ترک اولی هم کند، باز هم خلافت از او خلع نمی شود ولو مورد قهر و بی مهری خدا قرار گیرد بخاطر ترک اولی. ما در مورد برخی انبیاء داشتیم که خداوند با آنها قهر کرده و این قهر هم جلوه ای است از جلوه های خداوند و صفتی از صفات اوست. پس استمرار خلافت از اموری است که در حقیقت خلافت و ولایت نهفته است.

ویژگی سوم

ویژگی سوم این است که این خلافت منحصر به ارض و عالم ماده و طبیعت نیست. درست است که خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، اما این فی الأرض قید برای جعل است نه برای خلافت. اگر قید خلافت بود، می توانستیم بگوییم که خلافت انسان محدود به ارض و موجودات زمینی است اما این قید برای جعل است و می گوید در زمین خلیفه ای قرار دادم که بخاطر جامعیت وجودی او در همه عالم وجود خلیفه من است. این قید و ظرف برای جعل است و لذا هم در عالم مجردات و ملکوت و هم در عالم ملک و ناسوت، انسان خلیفه است و بخاطر همین به ملائکه دستور داده شد که در برابر او سجده کنند و برای همین ملائکه سوال کردند که ما هستیم و کارهای تو را انجام می دهیم، چه نیازی به دیگری است؟

بله آن ظرفی که خلیفه در آن قرار داده شد زمین است ولی با توجه به مصداقی که در این آیه ذکر شده و حضرت آدم اولین آنها است، همین آدم می شود معلّم موجودات ارضی و موجودات سمائی و لذا در آیه ۳۳ سوره بقره میفرماید «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^۱ یعنی ای آدم اخبار کن ملائکه را به اسماء این ها.

پس وقتی انسان خلیفه خدا در همه عوالم وجود شد، طبیعتاً به همه عوالم وجود هم احاطه دارد و می شود عهده دار امور خدا به اذن خدا و در طول او در همه عوالم هستی.

۱. سوره بقره، آیه ۳۳.

ویژگی چهارم

ویژگی چهارم این است که خلافت غیر از مسئله رسالت و نبوت است. رسالت و نبوت محدود به حوزه تشریح است، یعنی ابلاغ پیام الهی که یک جهت از جهات انسان کامل است و بیشتر به حوزه تشریح مربوط است، اما خلافت هم در حوزه تکوین و هم در حوزه تشریح است و لذا می‌گویند خلافت و امامت باطن شریعت است، یعنی کسی که خلیفه است و به این مرتبه وجودی رسیده که جامع همه اسماء و صفات خداوند بشود، او می‌شود امام الناس و مبین شرع، ضمن اینکه در عالم هستی و در حوزه تکوین هم این جایگاه را دارد. پس اگر از پیامبر اکرم تعبیری شود به نبی و رسول، این در واقع تابلوی بخشی از هویت رسول خداست، اما وقتی می‌گوییم ولی الله و یا خلیفه الله، این یک تابلوی تام از شخصیت پیامبر است. حیث رسالت و نبوت یک حیث جزئی تر است اما حیث خلافت و ولایت یک حیث کلی و عمومی است که همه بخش‌های شخصیت پیامبر را در بر می‌گیرد.

پس اجمالاً می‌توانیم این چهار خصوصیت و چهار ویژگی را برای حقیقت خلافت و ولایت ذکر کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»